
**بررسی نظریه انتخاب
در تعیین امام**

حجت الاسلام والمسلمین علی ربانی گلپایگانی *

*. استاد حوزه.

چکیده

طرفداران نظریه انتخاب در تعیین امام، به دو روش مستقیم و غیر مستقیم (خلف) بر مدعای خود استدلال کرده‌اند. در روش نخست، به رفتار صحابه و اثبات امامت ابوبکر از طریق بیعت استدلال نموده و در روش دوم، با ابطال نظریه‌های رقیب که عمده‌ترین آن‌ها نظریه انتصاب است بر دیدگاه خود احتجاج کرده‌اند. ما در این مقاله، ضمن نقل هر دو روش، پاسخ‌های لازم را بیان کرده‌ایم. در روش مستقیم، روش انتخاب را مورد اجماع دانسته‌اند که در پاسخ می‌گوییم اجماعی شکل نگرفته است. همچنین انتخاب ابوبکر، منصوص نیز نبوده است؛ پس نه از راه اجماع و نه از طریق نص، نمی‌توان انتخاب او را صحیح دانست. در روش غیر مستقیم این استدلال که نص آشکار و غیر قابل تأویلی بر ولایت علی (علیه السلام) وجود ندارد را رد کرده و ثابت نموده‌ایم نه تنها نص آشکار بر این مسأله وجود دارد؛ بلکه متواتر نیز هست. کلید واژه‌ها: امامت، نظریه انتخاب، نظریه انتصاب، علم کلام.

طرفداران نظریه بیعت و انتخاب، با طرفداران نظریه نص، در نادرستی راه‌های مورد قبول زیدیه و عباسیه چون دعوت و وراثت هم عقیده‌اند. آنان، مشروعیت نص را برای تعیین امام قبول دارند، با این حال، بر این عقیده‌اند که در باره تعیین امام، نص معتبر

وجود ندارد و یگانه طریق آن، بیعت و انتخاب اهل حل و عقد است.^۱ آنان، برای اثبات این عقیده، بیش از هر چیز بر نفی وجود نص در تعیین امام تأکید کرده‌اند؛ زیرا به فرض نادرستی راه‌های دیگر غیر از نص و بیعت، هر گاه نظریه نص ابطال گردد، درستی نظریه بیعت و انتخاب ثابت می‌شود. ابوبکر باقلانی گفته است: اگر پرسند: «دلیل شما بر این که راه تعیین امام، انتخاب امت است نه نص، چیست؟» پاسخ می‌دهیم: دلیل بر این مطلب، این است که هر گاه نظریه نص باطل گردد، دیدگاه انتخاب ثابت خواهد شد؛ زیرا امت اسلامی بر این مطلب اجماع دارند که جز این دو طریق، راه دیگری برای اثبات امامت وجود ندارد.^۲ وی سپس به تبیین این مطلب پرداخته است که درباره پیشوای امت اسلامی پس از پیامبر ﷺ نص شرعی معتبر وجود ندارد. این روش خلف است؛ یعنی به جای آن که به صورت مستقیم بر اثبات نظریه، دلیلی اقامه کنند، از طریق ابطال نظریه رقیب، درستی مدعا را ثابت می‌کنند؛ زیرا نادرستی هر دو نظریه، بر خلاف فرض مسلم و مورد قبول میان دو طرف بحث است و به ارتفاع نقیضین می‌انجامد. بیشترین عبارات متکلمان اهل سنت در اثبات نظریه بیعت و انتخاب در تعیین امام، ناظر به این روش است؛ اگر چه گاهی بر درستی خلافت ابوبکر به اجماع و مانند آن نیز استدلال کرده‌اند. از آن‌جا که بررسی دلایل به گونه نخست، به تفصیل بیشتری نیازمند است، و دلایل گونه دوم، بررسی کمتری را می‌طلبد، بررسی دلایل گونه دوم را بر دلایل گونه اول مقدم می‌کنیم.

گونه نخست: بیعت و اجماع

۱. رفتار صحابه

صحابه پیامبر ﷺ، پس از وفات آن حضرت و نیز پس از کشته شدن عثمان، به انتخاب امام اقدام کردند و با فرد مورد قبول خود برای امامت مسلمانان، بیعت کردند

۱. تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۴۲.

۲. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۹ و شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۴۴.

و کسی عمل آنان را انکار نکرد. این مطلب، بیانگر آن است که صحابه، بر درستی روش بیعت و انتخاب در تعیین امام اجماع داشتند و اجماع حجت شرعی است.

نقد: در این که عده‌ای از صحابه پس از رحلت پیامبر (ﷺ) در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند تا جانشین پیامبر (ﷺ) را انتخاب کنند سخنی نیست، ولی دلیلی در دست نیست که این عمل، مورد قبول همه صحابه پیامبر (ﷺ) در مدینه یا شهرهای دیگر بوده است. تفتازانی گفته است کسی با عمل آنان مخالفت نکرد و از عدم مخالفت، اجماع را استنباط کرده است. لیکن این استدلال، نا تمام است؛ زیرا:

اولا: در برخی مصادر تاریخی، از اعتراض عده‌ای از مهاجران و انصار بر ضد ابوبکر سخن به میان آمده است. آنان، در مسجد النبی و در حضور جمعی از مسلمانان سخنرانی کردند و نصوص امامت حضرت علی (ع) را بازگو کردند. نخستین سخنران، خالد بن سعید بن العاص از مهاجران بود که خطاب به ابوبکر گفت: آیا سخن پیامبر (ﷺ) را به یاد نداری که در روز بنی قریظه خطاب به جمعی از مهاجران و انصار فرمود: شما را به مطالبی وصیت می‌کنم، آن را رعایت کنید. آنگاه فرمود: «ان علیا امیرکم بعدی و خلیفتی فیکم اوصانی بذلک ربی». پس از وی، ابوذر، سلمان، مقداد، عبدالله ابن مسعود، خزیمه ابن ثابت، ابوالهیثم بن تیهان، سهل ابن حنیف، ابو ایوب انصاری و افرادی دیگر نیز به ترتیب سخنرانی کردند و با استناد به نصوص نبوی، بر امامت حضرت علی (ع) تأکید ورزیدند. این اعتراضات، موجب شد ابوبکر، سه روز از منزل بیرون نیاید، ولی عده‌ای از کسانی که در سقیفه با وی بیعت کرده بودند با تعدادی از نیروهای مسلح، به خانه او رفتند و او را به مسجد آوردند. آنان مخالفان را تهدید کردند که اگر بار دیگر در مسجد، لب به اعتراض بکشایند، با شمشیر به آنان پاسخ داده خواهد شد.^۱

اگر چه، روی سخن معترضان با ابوبکر بود؛ ولی استناد آنان به نصوص نبوی بر

۱. ر. ک: شیخ صدوق، *خصال*، ص ۲۲۸-۲۳۴، ابواب دوازده گانه، حدیث ۴.

امامت حضرت علی علیه السلام هم عمل ابوبکر را که خود را جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست نقد می کرد، هم عمل کسانی که این نصوص را نادیده گرفته اند و با بیعت و انتخاب، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را تعیین کرده بودند.

به طور کلی، هر کس با استناد به نصوص نبوی، بر امامت حضرت علی علیه السلام استدلال کرده، و کسانی که به جای بیعت با حضرت علی علیه السلام با دیگران بیعت کرده بودند را نکوهش نموده است، روش بیعت و انتخاب را در تعیین امام رد کرده است که حضرت زهرا علیها السلام از آن جمله است.

شمس الدین جزری دمشقی شافعی در کتاب *اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابیطالب* از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده است که خطاب به مهاجران و انصار فرمود: «انسیتم قول رسول الله صلی الله علیه و آله، یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلی مولاه» و قوله: «انت منی بمنزلة هارون من موسی» این حدیث را ابوموسی مدینی نیز در کتاب *المسلسل بالاسماء* نقل کرده است.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در مواردی برای امامت خود به حدیث غدیر خم احتجاج کرده است که روز شورا از آن جمله است. در آن روز، خطاب به حاضران فرمود:
 بر شما به چیزی احتجاج می کنم که توان انکار آن را نخواهید داشت. شما را به خدا سوگند می دهم آیا شخصی در میان شما هست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست؟ همگی گفتند: نه.^۲

ثانیاً: مخالفت نکردن با یک گفتار یا رفتار، با قبول داشتن آن گفتار یا رفتار و

۱. *الغدیر*، ج ۱، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۲. لأحتجن علیکم بما لا یستطیع عربیکم و لا عجمیکم تغیر ذلک. سپس فرمود: أنشدکم الله ایها النفر جمیعاً هل فیکم احد قال له رسول الله : من کنت مولاه فعلی مولاه؟ قالوا اللهم لا (ابن عقده کوفی، کتاب الولاية، ص ۱۶۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳۴. علامه امینی، در *الغدیر* ج ۱، ص ۱۸۵ این مطلب را از مناقب خطیب خوارزمی، *فرائد السمعتین* امام حموی و *الدر المنظوم* ابن حاتم شامی نیز نقل کرده است).

رضایت به آن ملازمه ندارد؛ زیرا ممکن است کسی به سبب رعایت مصلحت مهمتری، از اظهار مخالفت با گفتار یا رفتاری که آن را قبول ندارد، خودداری کند. امیر المؤمنین (ع) در مواردی یاد آور شده است که او اگر چه خود را برای مقام خلافت از دیگران سزاوارتر می‌داند، و مقام امامت را حق خود می‌داند، برای رعایت مصلحت اسلام و مسلمین به اقدام عملی برای گرفتن حق خود، دست نخواهد زد.^۱

ثالثاً: بر فرض که مخالفت نکردن ناشی از راضی بودن افراد به خلافت ابوبکر باشد، منشأ رضایت آنان، در بیعت و انتخاب منحصر نیست؛ زیرا چه بسا آنان با استناد به امامت ابوبکر در نماز به جای پیامبر (ص) که در صحاح اهل سنت نقل شده است،^۲ یا حدیث «اقتدا»^۳ و نظایر آن که گروهی از اهل حدیث آن‌ها را دلیل بر خلافت ابوبکر دانسته‌اند خلافت ابوبکر را پذیرفته و بیعت با او را تأیید کرده‌اند. در آینده، در بحثی جداگانه به ارزیابی و نقد این دلایل خواهیم پرداخت.

در باره بیعت صحابه با امیر المؤمنین (ع) نیز یاد آور می‌شویم که عده‌ای از صحابه، به منصوص بودن امامت او از جانب پیامبر (ص) معتقد بودند، آنان که در دوران خلافت سه خلیفه پیشین بنا بر دلایل و مصالحی، در این باره سکوت کرده بودند، اینک که شرایط فراهم شده بود، به صورت جدی به میدان آمده و بر بیعت با امیر المؤمنین (ع) تأکید ورزیدند.

بیعت آنان با آن حضرت، همان معنای بیعت مسلمانان با پیامبر (ص) را داشت، که به معنای اعلان حمایت از پیامبری و رهبری الهی رسول گرامی (ص) بود. از سوی دیگر، امیر المؤمنین (ع) که در گذشته به دلیل فراهم نبودن شرایط و همراه نبودن

۱. لقد علمتم انی احق بها من غیرى، و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الاعلیٰ خاصّة (نهج البلاغه، خطبه ۷۴).

۲. صحیح بخاری بحاشیة السندی، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۳۱.

۳. در مجامع روایی اهل سنت، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» ر. ک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۴۷، حدیث ۳۶۶۲ و ص ۴۴۸، حدیث ۳۶۶۳ و ص ۵۱۱، حدیث ۳۸۰۵.

اکثریت مسلمانان با او روش صبر و مدارا را پیش گرفته بود و در این باره معذور بود، اینک که بر بیعت با او اصرار می‌ورزیدند، حجت را بر خود تمام شده می‌دانست. آن حضرت با این که به دلیل انحراف هایی که در مسیر امامت رخ داده بود، پذیرش آن را بسیار سخت می‌دانست و پی آمدهای آن را به درستی پیش بینی می‌کرد، به دلیل آن که حجت بر او تمام شده بود، از پذیرش آن گزیری نداشت، چنانکه فرموده است:

اگر حضور حاضران و تمام شدن حجت الهی با وجود یاور و مددکار نبود و خداوند از دانشمندان پیمان نگرفته بود که بر زیاده خوری ستمکاران و گرسنگی ستم دیدگان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر گردنش می‌آویختم و با جامی که آغاز آن را سیراب کردم، پایانش را نیز سیراب می‌کردم.^۱

یعنی همان گونه که در دوران پیشین صبر کردم، در این دوره نیز صبر می‌کردم، چنان که در آغاز خطبه، پس از اشاره به تصدی مقام خلافت توسط ابوبکر فرموده است: در این باره اندیشیدم که آیا برای گرفتن حق خود قیام کنم یا راه صبر و شکیبایی را برگزینم، سرانجام به این نتیجه رسیدم که صبر و شکیبایی عاقلانه تر است، پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم صبر کردم.

۲. اثبات خلافت ابوبکر از طریق بیعت

خلافت ابوبکر، مورد اجماع مسلمانان بود؛ در حالی که بر خلافت او نصی وجود نداشت. ابوبکر، از طریق بیعت به خلافت رسید. از اینجا به دست می‌آید که بیعت و انتخاب، طریق معتبر شرعی برای تعیین خلیفه و امام است. دلیل بر مشروعیت آن، اجماع صحابه پیامبر است.^۲

۱. لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لأتیت جبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اولها (نهج البلاغه، خطبه ۳).
 ۲. لنا علی کون البیعة و الاختیار طریقا ان الطریق اما النص و اما الاختیار. و النص فی حق ابی بکر مع کونه إماما
 ←...

نقد

در این استدلال، مشروعیت خلافت ابوبکر مسلم دانسته شده است، چنان که عدم نص بر خلافت او نیز قطعی و اجماعی به شمار آمده است. بنابر این، مشروعیت خلافت ابوبکر جز از طریق بیعت و انتخاب ثابت نشده است. نتیجه این که بیعت و انتخاب، طریق معتبر شرعی برای تعیین امام می باشد.

در نقد این استدلال دو نکته را یاد آور می شویم:

الف: مشروعیت خلافت ابوبکر، مسلم و قطعی نیست؛ زیرا با فرض عدم نص بر خلافت او، دلیل مشروعیت خلافت وی در اجماع منحصر خواهد بود؛ ولی، در باره خلافت وی اجماع صحابه تحقق نیافته است؛ زیرا از نظر تاریخی مسلم است که عده‌ای از صحابه، در آغاز، از بیعت او سرباز زدند. سعد بن عبادہ انصاری، عباس، عموی پیامبر ﷺ، فضل ابن عباس، زبیر بن عوام، علی ابن ابیطالب علیه السلام و عده‌ای از مهاجران و انصار که حضرت علی علیه السلام را خلیفه پیامبر می دانستند، از آن جمله هستند. سعد بن عبادہ، تا پایان عمر با ابوبکر بیعت نکرد. حضرت علی علیه السلام و بنی هاشم تا هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا نرفته بود، بیعت نکردند. این مورخان، تاریخ وفات فاطمه زهرا علیها السلام را شش ماه پس از رحلت پیامبر ﷺ دانسته‌اند.^۱

از سوی دیگر، شواهد تاریخی، بیانگر آن است که بیعت حضرت علی علیه السلام پس از گذشت مدتی، بدین جهت نبود که ابوبکر را خلیفه بر حق پیامبر ﷺ می دانست؛ بلکه به این دلیل بود که مصلحت اسلام و مسلمانان، آن را اقتضا می کرد.

برخی گزارش‌های تاریخی، بیانگر آن است که بیعت امیر المؤمنین علیه السلام با ابوبکر، با تهدید و اجبار از سوی دستگاه خلافت انجام گرفته است. ابن قتیبہ نوشته است:

.....
 بالاجماع و کذا فی حق علی عند التحقيق. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۵۴ و شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۱.
 ۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۴؛ الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹.

ابوبکر از حال گروهی که در خانه علی علیه السلام اجتماع کرده و از بیعت خودداری کرده بودند جو یا شد. عمر را نزد آنان فرستاد تا آنان را به بیعت فرا خواند. عمر در خانه علی علیه السلام آمد و آنان را فرا خواند؛ ولی پاسخ او را ندادند. وی هیزم درخواست کرد و گفت: «سوگند به کسی که جان عمر به دست اوست! یا از خانه بیرون می آید یا خانه و هر کس در آن است را آتش می زنم». به او گفته شد: «فاطمه علیها السلام در خانه است». عمر گفت: «حتی اگر فاطمه در خانه باشد». با این تهدید عمر، آنان از خانه بیرون آمدند و با ابوبکر بیعت کردند. امام علی علیه السلام گفت: «من سوگند خورده ام از خانه بیرون نروم و ردا بر تن نپوشم، تا قرآن را جمع آوری کنم». عمر از ابوبکر خواست علی علیه السلام را به بیعت الزام کند. ابوبکر، قنفذ، غلام خود را نزد علی علیه السلام فرستاد. علی علیه السلام به او گفت: «خواستگاری چیست؟» وی گفت: «خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را فرا خوانده است». علی علیه السلام به او گفت: «چه زود به پیامبر دروغ بسته اید»؛ یعنی ابوبکر را خلیفه پیامبر نامیده اید.

قنفذ، پیام علی علیه السلام را به ابوبکر رساند. وی مدتی گریه کرد. بار دیگر عمر از او خواست از علی علیه السلام بخواهد تا با او بیعت کند. ابوبکر برای بار دوم، قنفذ را نزد علی علیه السلام فرستاد. علی علیه السلام از این کار خودداری کرد و ادعای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را از طرف آنان ناروا دانست.

این بار عمر با عده ای به طرف خانه علی علیه السلام حرکت کردند. وقتی در خانه را زدند، حضرت زهرا علیها السلام با فریاد بلند، پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داد و از رفتار ابوبکر و عمر اظهار ناراحتی کرد. برخی از آنان، با شنیدن ناله و فریاد حضرت زهرا علیها السلام بازگشتند؛ ولی عمر و برخی دیگر ایستادند. آنان علی علیه السلام را نزد ابوبکر بردند و از او خواستند با وی بیعت کند و در صورت امتناع ورزیدن او را تهدید به قتل کردند. ابوبکر ساکت بود و سخن نمی گفت. عمر، از او خواست علی علیه السلام را به بیعت با خود وادار کند، ولی ابوبکر گفت: «تا فاطمه کنار اوست، این کار را نخواهم کرد».

علی بن ابی‌طالب نزد قبر پیامبر ﷺ رفت و این آیه^۱ را تلاوت کرد: «يَا بَنِي أُمَّ إِنْ أَلْقَوْمْ
اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي»^۲.

با توجه به این گزارش‌های تاریخی، ادعای اجماع بر مشروعیت خلافت ابوبکر پذیرفته نخواهد بود.

ب: اکنون اگر فرضیه اجماع بر خلافت ابوبکر را بپذیریم، نمی‌توان آن را دلیل مشروعیت روش بیعت و انتخاب در تعیین امام دانست؛ زیرا این احتمال وجود دارد که عده‌ای از بیعت کنندگان بدان سبب با ابوبکر بیعت کردند که خلافت او را منصوص می‌دانستند؛ چنان که عده‌ای از اهل حدیث بر این عقیده بوده‌اند. آنان، برخی از احادیث اهل سنت در فضایل ابوبکر را دلیل خلافت او دانسته‌اند. در نقد استدلال پیشین، به این گونه دلایل اشاره شد. شارح^۳ العقیده الطحاویة گفته است:

اهل سنت در این که خلافت ابوبکر با نص بود یا اختیار، اختلاف کرده‌اند. حسن بصری و گروهی از اهل حدیث گفته‌اند: خلافت او به نص خفی و اشعار ثابت شده است و گروهی از اهل حدیث گفته‌اند: به نص جلی و جماعتی از اهل حدیث، معتزله و اشاعره معتقدند خلافت وی، به اختیار ثابت گردیده است. وی، سپس، نصوص خلافت ابوبکر را نقل کرده است و در پایان، به تأویل احادیثی که بر عدم نص در خلافت دلالت دارد پرداخته و گفته است: مقصود این است که خلافت ابوبکر به صورت مکتوب از پیامبر ﷺ صادر نشده است.^۴

با وجود چنین احتمالی^۵، نمی‌توان احراز کرد که اجماع بر خلافت ابوبکر، بر

۱. اعراف (۷): ۱۵۰.

۲. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹-۲۱.

۳. صدر الدین محمد بن ابی العز الحنفی (۷۳۱-۷۹۲ ق).

۴. شرح العقیده الطحاویة، ص ۴۷۱-۴۷۴.

۵. عبد الجبار معتزلی نیز این احتمال را موجه دانسته و گفته است: در این باره اخبار بسیاری روایت شده است که ممکن است مستند اجماع بر خلافت ابوبکر بوده باشد. «و قد روی فی اخبار کثیرة، فان لم تکن متواترة...»

انتخاب و بیعت به عنوان طریق شرعی تعیین امام، مبتنی بوده است؛ زیرا بیعت با کسی که خلافت او منصوص است، به معنای اعلان حمایت از امام شرعی و واجب الطاعة است، نه اثبات کننده امامت برای بیعت شونده.

گونه دوم: انکار نص در امامت

طرفداران نظریه انتخاب و بیعت در تعیین امام، با توجه به نادرستی فرضیه‌های دیگر، غیر از نص و بیعت که مورد اتفاق شیعه امامیه و اکثریت اهل سنت است، به ابطال نظریه نص پرداخته‌اند. آنان با انکار وجود نص در امامت، درستی نظریه بیعت و انتخاب را نتیجه گرفته‌اند. این شیوه استدلال در کتاب‌های کلامی اهل سنت، مورد اهتمام بسیار قرار گرفته است. بسیاری از آنان، نص در امامت را از نظر نقل راویان، به متواتر و غیر متواتر و از نظر کیفیت دلالت، به جلی و خفی تقسیم کرده‌اند. به اعتقاد آنان، درباره امامت، نص جلی متواتر وجود ندارد و نص خفی نیز به دلیل قابلیت تأویل، قابل احتجاج نخواهد بود.

عده‌ای از آن‌ها، نص جلی و خفی را تفکیک نکرده و به طور کلی وجود نص متواتر بر امامت را انکار کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد مقصود آنان نیز نص روشن و غیر قابل تأویل است. اینک باید دلایل و شواهدی را که متکلمان اهل سنت بر انکار وجود نص در امامت بیان کرده‌اند، نقل و ارزیابی کنیم:

۱. مقایسه نص در امامت با فرائض اسلامی

یکی از دلایل اهل سنت بر انکار وجود نص در امامت، این است که اگر در امامت، نص جلی و روشنی وجود می‌داشت، می‌بایست مانند فرائض اسلامی، مانند نمازهای پنجگانه، حج، روزه و دیگر عبادات اسلامی به صورت متواتر نقل شود و مورد

.....→
 فغیر ممتنع ان تكون اصلا لهذا الاجتماع نحو قوله عليه السلام «ان ولیم ابابکر تجدوه قویا فی دین الله ضعيفا فی بدنه» و قوله عليه السلام «اقتدوا با الذین من بعدی ابی بکر و عمر» و قوله عليه السلام «یأبی الله و المسلمون الا ابابکر...». ر. ک: *المعنی فی ابواب التوحید و العدل و الامامة و الایسیاسة*، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۰.

اجماع امت اسلامی قرار گیرد؛ در حالی که نص در امامت، از چنین ویژگی‌ای برخوردار نیست و نادرستی لازم، دلیل نادرستی ملزوم است.^۱ به عبارت دیگر، اگر تعیین امام بر پیامبر ﷺ واجب بود، آن را به گونه‌ای بیان می‌کرد که همه مسلمانان از آن آگاه شوند؛ زیرا شناخت امام و پیروی از او مانند شناخت قبله و تعداد رکعات نماز، بر همه واجب است. اگر چنین نصی از پیامبر ﷺ وجود داشت، امت اسلامی، آن را به صورت متواتر نقل می‌کرد و همگان، به آن، علم ضروری پیدا می‌کردند، همان گونه که در سایر امور متواتر، علم ضروری دارند، در حالی که اهل سنت که تعدادشان از مدعیان نص بیشتر است، چنین علم ضروری‌ای ندارند. از این جا روشن می‌شود که در امامت فردی خاص، نص صادر نشده است.^۲ منکران نص درباره امامت حضرت علی (ع)، آن را با انتصابهایی که توسط پیامبر ﷺ و در زمان او انجام گرفت نیز مقایسه کرده‌اند؛ مانند زید بن حارثه، اسامه بن زید، عبدالله بن رواحه، عمرو عاص، ابوموسی اشعری و دیگران، که همگان آن‌ها را قبول دارند، در حالی که انتصاب حضرت علی (ع) به امامت این گونه نیست. وجود این اختلاف، دلیل عدم وجود نص آشکار بر امامت وی می‌باشد.^۳

نقد

متکلمان امامیه، در عصرهای مختلف به این اشکال پاسخ داده‌اند. از کسانی که به تفصیل به نقد این استدلال پرداخته‌اند، سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ق) است. وی، در کتاب ارزشمند *الشافی فی الامامة* قبل از آن که به نقل و نقد سخنان قاضی عبد الجبار معتزلی درباره انکار نص بر امامت حضرت علی (ع) پردازد، به اثبات تواتر بر نص جلی در این باره پرداخته است. پس از آن، به دو اشکال نقضی بر متواتر بودن

۱. تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۴۲.

۲. بغدادی، اصول الدین، ص ۱۴۸.

۳. تمهید الاوائل، ص ۴۴۲-۴۴۳.

نص جلی درباره حضرت علی علیه السلام پرداخته است که نخستین آن دو، اشکالی است که ما از باقلانی و بغدادی نقل کردیم. با توجه به معاصر بودن سید مرتضی با دو متکلم اشعری مزبور به نظر می‌رسد نقد وی، ناظر به سخنان آنان است.

تواتر نص جلی بر امامت حضرت علی علیه السلام

سید مرتضی، برای اثبات متواتر بودن نص جلی بر امامت حضرت علی علیه السلام نخست شرایط متواتر بودن خبر را بیان کرده است و آن، عبارت است از این که خبر، توسط کسانی نقل شود که در گزارشهای آنان احتمال خطا و کذب وارد نباشد. احتمال خطا و کذب، ناشی از اسباب زیر است:

۱. خطای اتفاقی در شرایط عادی. مانند این که فردی در گزارش سخن دیگری یا خصوصیات چهره یا وضعیت ظاهری او با این که در فاصله مناسب قرار دارد و از دستگاه بینایی سالم نیز برخوردار است، دچار خطا شود. چنین خطایی، درباره یک یا دو یا سه نفر محال نیست و گاهی رخ می‌دهد. ولی درباره عده‌ای که همگی در شرایط عادی بوده‌اند، عادتاً محال است که احتمال عقلی آن، در حد صفر است که عقلای بشر به آن اعتنا نمی‌کنند. چنین احتمالی، مانند احتمال تألیف کتابی علمی و متقن توسط فردی بی‌سواد است که از نظر عقلاً غیر قابل اعتنا است.
۲. توافق و تبانی بر دروغگویی. تعداد گزارش دهندگان خبر متواتر، و شرایط جغرافیایی و اجتماعی آنان، باید به گونه‌ای باشد که عادتاً توافق و تبانی آنان بر دروغگویی محال باشد؛ مانند این که گزارش دهندگان در مناطق مختلف زندگی کنند و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، از طریق نامه نگاری و فرستادن پیک یا سفر کردن و گرد آمدن در یک نقطه، معمولاً از نظرها پنهان نخواهد ماند، و دیگران، از آن آگاه خواهند شد و آن را به صورت پدیده‌ای ویژه گزارش خواهند کرد.
۳. اشتباه در تشخیص. این منشأ، در دو صورت تحقق می‌یابد؛ یکی این که مورد گزارش، از مسایل استدلالی و نظری باشد و دیگری این که از امور قابل مشاهده

باشد؛ ولی ادراک و احساس آن در شرایط عادی نباشد؛ مانند آن که فاصله میان ادراک کننده و مورد گزارش زیاد باشد یا روشنایی به مقدار کافی نباشد و نظایر آن. تواتر در امور استدلالی راه ندارد؛ زیرا چنین مواردی، احتمال خطا در غیر افراد معصوم، هر چند تعداد آنان زیاد باشد، وجود دارد. مورد تواتر، امور محسوس است که هر گاه در شرایط عادی تحقق یابد؛ مفید قطع و یقین می‌باشد.

هر گاه میان کسانی که گزارشی را می‌شنوند و زمانی که گزارش مربوط به آن است، چند دوره و نسل فاصله و واسطه باشد، باید شرایط تواتر در همه فواصل و وسایط تحقق داشته باشد و اگر یکی از شرایط تواتر در یکی از واسطه‌ها موجود نباشد، تواتر مخدوش خواهد شد.

اکنون، اگر متواتر بودن یا نبودن مطلبی در نخستین واسطه معلوم نباشد، ولی در واسطه‌های دیگر متواتر باشد، هر گاه واسطه‌های ثانوی بگویند که آن را از واسطه اول به صورت متواتر دریافت کرده‌اند، متواتر بودن آن، در واسطه نخستین نیز ثابت می‌شود؛ زیرا همان گونه که تواتر به اصل گزارش اعتبار می‌بخشد، به خصوصیات آن هم اعتبار می‌بخشد؛ چنان که اگر واسطه‌های ثانوی بگویند آن مطلب را از اولین واسطه به صورت متواتر دریافت نکرده‌اند، عدم تواتر آن، به طور یقینی اثبات می‌شود.

با توجه به نکات یاد شده، یاد آور می‌شویم نص جلی در امامت حضرت علی (ع) به صورت متواتر نقل شده است؛ زیرا شیعه امامیه از زمانی که مساله نص جلی را مطرح کرده است؛ تعداد و شرایط آن به گونه‌ای بوده که ویژگی‌های گزارشگران متواتر را داشته است؛ زیرا هم تعداد آنان بسیار بوده است و هم در مکان‌های دور از هم زندگی می‌کرده‌اند؛ به ویژه آن که شرایط سیاسی نیز بر ضد آنان بوده و همه رفتارها و گفتارهای آنان زیر نظر بوده است و از هیچ اقدامی بر ضد آنان فرو گذار نکرده‌اند؛ بنابر این، توافق آنان بر جعل چنین مطلبی عادتاً محال بوده است. و از طرفی، آنان بر این باورند که این مطلب از پیشینیان آنان به صورت متواتر

نقل شده است؛ بنا براین، متواتر بودن نص جلی بر امامت حضرت علی علیه السلام اثبات می‌شود. نمونه‌هایی از نص جلی بر امامت حضرت علی علیه السلام عبارت است:

۱. سلموا علی علی بامرة المؤمنین: بر حضرت علی علیه السلام به عنوان پیشوای مؤمنان سلام دهید.

۲. هذا خلیفتی فیکم من بعدی فاسمعوا له و اطیعوا: این فرد [حضرت علی علیه السلام] پس از من جانشین من بین شما است؛ پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

۳. حدیث یوم الدار که داستان آن مشهور است. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه «وأنذر عشیرتک الاقربین» خویشاوندان خود را در خانه ابوطالب گرد آورد و پس از پذیرایی از آنان، خطاب به آنها فرمود:

کدام یک از شما مرا بر امر نبوت یاری می‌دهد تا پس از من، وصی و جانشین من باشد. جز حضرت علی علیه السلام کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت نداد.^۱

سید مرتضی، پس از اثبات نص جلی متواتر بر امامت حضرت علی علیه السلام؛ به پاسخ اعتراضی که پیش از این نقل شد پرداخته و گفته است، مقایسه امامت با تعداد رکعات نماز و روزه ماه رمضان و مانند آن درست نیست؛ زیرا درباره آنها انگیزه کتمان و مقابله با آن برای هیچ مسلمانی وجود نداشته است؛ ولی، درباره نص بر امامت حضرت علی علیه السلام، چنین انگیزه‌هایی وجود داشته است؛ زیرا منکران نص، از آغاز، بنای کار را بر عدم نص درباره جانشین پیامبر گذاشتند و روش بیعت و انتخاب را برگزیدند و پیوسته با مدعیان نص با درشتی برخورد کرده و آن را عقیده‌ای بدعت آمیز معرفی کرده‌اند. بدیهی است، چنین عواملی درباره رکعات نماز و روزه ماه

۱. ایکم یوازرنی علی هذا الأمر یکن اخی و وصی و خلیفتی من بعدی (برای آگاهی از نصوص جلی امامت امیرالمؤمنین، ر.ک: *اثبات الهداة*، ج ۳، ص ۲۱۵-۳؛ *کنز العمال*، ج ۶، احادیث ۶۰۰۸، ۶۰۴۵، ۶۱۰۲، ۶۱۱۵؛ *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۳، ص ۲۶۷؛ *الغدیر*، ج ۳، ص ۱۶۹، ۱۷۴، ۴۷۸ و ج ۵، ص ۵۵۰، ۹۶۰ و ج ۹، ص ۳۶۴ و *غایة المرام*، ج ۱، ص ۲، ۳ و ۷).

رمضان وجود نداشته است؛ بنابراین، مقایسه آن دو نادرست است.

ممکن است گفته شود: لازمه این سخن این است که همه یا بیشتر صحابه پیامبر ﷺ نص بر امامت حضرت علی (ع) را نادیده گرفته و بدین طریق، مرتکب معصیت بزرگی شده‌اند، و چنین احتمالی درباره صحابه پیامبر ﷺ روا نیست. این اشکال دیگری است که بر نظریه نص وارد شده و یکی از دلایل مهم منکران نص است که در آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت. اکنون سخن در این است که نص درباره جانشین پیامبر ﷺ را نباید با نص درباره رکعات نماز و روزه ماه رمضان، و قبله مسلمانان یکسان انگاشت و از این که نص درباره امامت مانند موارد یاد شده، مورد اجماع مسلمانان نیست نمی‌توان تواتر آن را انکار کرد.

نقد دیگر سید مرتضی، ناظر به مبنای اشکال یا استدلال مزبور است. مبنای اشکال یا استدلال یاد شده این است که چون شناخت امام و پیروی از او عمومیت دارد، اگر در این باره نصی وارد شده بود، می‌بایست همگان از آن آگاه باشند، و در باره آن اختلافی وجود نداشته باشد؛ همان گونه که درباره تعداد رکعات نماز و روزه ماه رمضان و قبله نماز اختلافی وجود ندارد.

این مبنا پذیرفته نیست؛ زیرا بسیاری از احکام اسلامی در عین اینکه عمومی هستند و مستند آن‌ها نیز چیزی جز نص شرعی نیست، ولی مورد اختلاف می‌باشند، و هر یک از طرف‌های بحث، معتقد است عقیده او مطابق نص شرعی و عقیده طرف مقابل، ناشی از اشتباهی است که درباره نص برای او رخ داده است؛ مانند اختلاف درباره کیفیت وضو و مقدار قطع دست دزد؛ بنابراین، عمومیت یک حکم منصوص، مستلزم وجود نص درباره آن است؛ خواه در آن نص اختلافی باشد یا نباشد.^۱

سید مرتضی، در پایان به رد و نقد نقضی استدلال مزبور پرداخته و گفته است:

۱. این سخن سید مرتضی، استوار و پا برجا است؛ ولی مورد بحث ما را شامل نمی‌شود؛ چون بحث ما درباره نص جلی بر امامت است. طبعاً در نص جلی مجال اختلاف وجود ندارد. موارد یاد شده نیز مربوط به ظواهر کتاب و سنت می‌باشند، نه نصوص صریح (نص در مقابل ظاهر).

این سخن که اگر بر امامت حضرت علی علیه السلام نص آشکاری وجود می‌داشت، می‌بایست علم به آن، همگانی باشد، به گونه‌ای که میان علم به آن با علم به قبله بودن کعبه برای مسلمانان و وجوب روزه ماه رمضان، تفاوتی وجود نداشته باشد، قابل نقض است به این که اگر بر امامت حضرت علی علیه السلام نصی وجود نمی‌داشت، می‌بایست علم به آن، با علم به عدم نص بر امامت ابو هریره و مغیره بن شعبه و با علم به واجب نبودن روزه ماه دیگری غیر از ماه رمضان و قبله نبودن مکان دیگری غیر از کعبه برابر باشد؛ یعنی علم به آن، همگانی بوده و اختلافی در آن راه نداشته باشد؛ در حالی که عدم نص بر امامت حضرت علی علیه السلام با موارد یاد شده برابر نیست. علم به آن‌ها عمومی است؛ ولی علم به عدم نص، عمومیت ندارد.^۱

از آنچه درباره نادرستی مقایسه امامت حضرت علی علیه السلام با احکام اسلامی مورد اتفاق مسلمانان چون تعداد رکعت‌های نماز، قبله مسلمانان و روزه ماه رمضان بیان شد، وجه نادرستی مقایسه آن با انتصاب‌هایی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره برخی صحابه به عنوان فرماندهان سپاه و نظایر آن انجام گرفته است نیز روشن گردید.

اشکال

فرضیه کتمان یا عدم نقل نص در امامت حضرت علی علیه السلام از سوی منکران آن، پیامد‌هایی دارد که نمی‌توان به آن ملتزم شد؛ زیرا این فرضیه را درباره وجود معارضه‌های موفق با قرآن کریم نیز می‌توان مطرح کرد و گفت: کسانی که تحدی‌های قرآن پاسخ داده و با آن به معارضه‌های موفق برخاسته‌اند؛ ولی مسلمانان آن‌ها را کتمان کرده‌اند، با چنین فرضیه‌ای، اساس اسلام، آسیب پذیر خواهد شد.^۲

پاسخ

نقض یاد شده وارد نیست؛ زیرا اگر معارضه‌های موفق با قرآن کریم رخ داده بود،

۱. ر. ک: الشافی فی الامامة، ج ۲، ص ۶۸-۹۲.

۲. جویی، الارشاد الی قواطع الأدلة فی اصول الاعتقاد، ص ۱۶۷-۱۶۸.

حضرت علی علیه السلام از طریق شیعه، به صورت متواتر نقل شده است. از طرفی، طراحان شبهه، بر اثبات مدعای خود هیچ گونه مستند تاریخی نقل نکرده‌اند و احتمال بدون دلیل، هیچ گونه ارزش علمی ندارد. چگونه می‌توان اعتقاد به نص جلی بر امامت حضرت علی علیه السلام را از ساخته‌های فکری هشام بن حکم دانست که از اصحاب خاص امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود و آن دو امام معصوم، با طرح این عقیده ساختگی هیچ گونه مخالفتی نکرده باشند؟ آن چه درباره هشام بن حکم می‌توان گفت این است که وی، به دلیل این که در دوران امام صادق علیه السلام، فضای سیاسی در جهان اسلام برای طرح و تبیین عقاید شیعه، مناسب بود، عقیده نص جلی را که در زمان‌های قبل، زمینه طرح فراهم نبود، مطرح نموده و ترویج کرده است؛ به ویژه آن که، امامت از مباحث محوری و اساسی در مناظره‌های وی به شمار می‌رفت؛ بنابراین، هشام بن حکم نه سازنده نظریه نص جلی درباره امامت، بلکه احیاگر و مروج آن بوده است.

وجوب احتجاج و قیام

منکران نص بر امامت حضرت علی علیه السلام گفته‌اند: اگر بر امامت حضرت علی علیه السلام نص جلی وجود می‌داشت، می‌بایست وی در جریان سقیفه و نظایر آن، به آن احتجاج می‌کرد و اگر احتجاج می‌کرد، صحابه سخن او را می‌پذیرفتند؛ چنان که انصار، احتجاج ابوبکر به حدیث «الائمة من قریش» را پذیرفتند و از پیشنهاد خود که امامت را به طور انحصاری یا اشتراکی درخواست می‌کردند، صرف نظر نمودند.^۱

اصولا اگر امامت فردی خاص منصوب می‌بود، بر او واجب بود که به امر امامت قیام کند، و اگر با او مخالفت می‌شد، آنگاه از حق خود صرف نظر کند؛ ولی، در تاریخ از قیام فردی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین مقصود یاد نشده است.^۲

به ویژه آن که حضرت علی علیه السلام فردی شجاع و با صلابت در دینداری بود و در اجرای

۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۴ و شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲. نهایة الاقدام فی علم الکلام، ص ۴۸۱.

حق، از چیزی بیم نداشت. بسیاری از مهاجران و انصار نیز همراه او بودند، حال، چگونه ممکن است از حق امامت روی گردانده و تسلیم امامت ناحق و غاصبانه پیرمردی ناتوان از بنی تمیم شده باشد؛ در حالی که در دوران خلافت، با مخالفان، که از قدرت و شوکت بیشتری برخوردار بودند، به مقابله برخاست و تعداد بسیاری در این مبارزه‌ها کشته شدند؛ با آن که در آغاز؛ شرایط از هر نظر برای قیام بر ضد مخالفان فراهم‌تر بود؛ زیرا مسلمانان قریب العهد به پیامبر ﷺ بودند و دل‌هایشان برای شنیدن حق آماده‌تر بود.^۱

نقد

۱. درباره احتجاج امیر المؤمنین (علیه السلام) به نصوص امامت، مسلم این است که آن حضرت در سقیفه که جمعی از مهاجران و انصار برای تعیین خلیفه پیامبر ﷺ گرد آمده بودند احتجاج نکرده است؛ زیرا آن حضرت، در آن زمان مشغول غسل و تکفین بدن مطهر پیامبر ﷺ بود و به همین دلیل در سقیفه حضور نداشت. بدین جهت، احتجاج نکردن او به نصوص امامت در سقیفه را نمی‌توان دلیل بر نبودن نص بر امامت دانست. حضرت علی (علیه السلام) و آن عده از مهاجران و انصار که او را در انجام مراسم تجهیز پیامبر ﷺ یاری می‌کردند، به دو دلیل در سقیفه حضور نداشتند؛ یکی این که غسل و کفن و دفن پیامبر را وظیفه دینی و اخلاقی خود می‌دانستند که می‌باید در اولین فرصت ممکن انجام شود. دیگری، این که در یک ارزیابی متعارف و عقلایی، بسی دور از باور و انتظار بود که عده‌ای از مهاجران و انصار، که هم نصوص امامت حضرت علی (علیه السلام) را می‌دانستند و هم در راه اسلام و پیامبر ﷺ فداکاری‌های بسیاری کرده بودند، پس از رحلت پیامبر ﷺ نصوص امامت را نادیده گرفته و پیش از دفن بدن پیامبر خدا که حق عظیمی بر آنان داشت در مکانی گرد آیند و درباره جانشینی پیامبر به بحث و جدال پردازند.^۲

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱.

۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه‌ای که به مردم مصر نوشته، به این مطلب اشاره کرده و فرموده است: «فوالله ما...»

اگر اصل چنین اندیشه و رفتاری نیز قابل حدس و پیش بینی بود، ولی با چنان شتابی، پدیده‌ای نادر و باور نکردنی می‌نمود. تأثیر پذیری حاضران در سقیفه از عقاید و رسوم قومی و قبیله‌ای دوران جاهلیت، برای یک مسلمان نیک اندیش، تلخ و باور نکردنی است؛ ولی گزارش‌های مربوط به گفت و شنوهای اصحاب سقیفه آن را تأیید می‌کند. منطق مهاجران حاضر در سقیفه این بود که چون پیامبر ﷺ از نژاد قریش بوده است، خلیفه او نیز باید از چنین ویژگی‌ای برخوردار باشد؛ زیرا قریش، رهبری فردی از غیر تبار خونی خود را نخواهد پذیرفت، چنان که ابوبکر در برابر انصار که مدعی مقام خلافت بودند گفت:

عرب امامت و رهبری را جز در این قبیله از قریش نمی‌شناسد، آنان اصیل‌ترین خاندان را دارند.^۱

انصار که از عقاید و رسوم آگاه بودند، با طرح نظریه اشتراک در رهبری، خواستند این مانع را از سر راه خود بردارند؛ بدین جهت گفتند: «منا امیر و من قریش امیر»^۲؛ ولی ابوبکر با نقل گفتاری از پیامبر ﷺ که ولایت و امارت در قریش است (قریش و لاة هذا الامر) انصار را مجاب کرد و آنان به این رضایت دادند که امارت در قریش باشد و وزارت از آن انصار (نحن الوزراء و أنتم الأمراء). از سوی دیگر، اختلافات دیرینه قومی میان دو طایفه اوس و خزرج نیز در سقیفه خود نمایی کرد و یکی از مهمترین عوامل موفقیت مهاجران شد که تعدادشان اندک بود. اگر این اختلاف قبیله‌ای نمایان نشده بود و همه انصار با سعد بن عباده بیعت کرده بودند، مهاجران حاضر در سقیفه شکست می‌خوردند.

.....
 كان يلقى في روعى و لا يخطر ببالى ان العرب تزجج هذا الامر من بعده ﷺ عن اهل بيته و لا أنهم منحوه عنى من بعده، فما راعنى الا انثيال الناس على فلان يبايعونه «نهج البلاغه»، نامه ۶۲.

۱. ان العرب لا تعرف هذا الامر الا لهذا الحى من قریش و هم اوسط دارا و نسبا.

۲. شرح المقاصد، جلد ۵، ص ۱۹۹.

بدین جهت است که عمر بن خطاب، بیعت ابوبکر را کاری مهم و نیرومند وصف کرده و گفته است: ما نگران آن بودیم که اگر بیعتی صورت نگیرد و ما از انصار جدا شویم، آنان در غیاب ما با افراد دلخواهشان بیعت کنند، و ما ناچار باشیم از آن‌ها پیروی کنیم یا به مخالفت با آنان برخیزیم که منشأ فساد بود.^۱

در هر حال، از نظر تاریخی، در این نکته تردیدی نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم و عده‌ای از شخصیت‌های برجسته مهاجران و انصار، که حضرت علی علیه السلام را امام منصوب و منصوب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند، در سقیفه حضور نداشتند. آنان در آن هنگام، در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و به وظیفه دینی و اخلاقی خود در قبال پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کردند؛ بنابراین، احتجاج نکردن آنان به نصوص امامت در ماجرای سقیفه، به هیچ وجه بر نبودن چنین نصوصی دلالت نمی‌کند.

۲. در نقد نخستین دلیل منکران نص؛ یادآور شدیم که جمعی از مهاجران و انصار، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و در جمع مسلمانان، درباره مسأله خلافت و امامت، با ابوبکر به احتجاج پرداختند. نصوص امامت از جمله مستندات آنان در احتجاج با ابوبکر بود؛ چنان که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز در این باره احتجاج کرده است.

در روایات شیعه، احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر نیز گزارش شده است؛^۲ ولی در کتاب‌های اهل سنت در این باره مطلبی نقل نشده است؛ اگر چه احتجاج آن حضرت، با اصحاب شورا گزارش شده است؛ بنابراین، احتجاج نکردن حضرت علی علیه السلام، و هواداران آن حضرت به نصوص امامت را نمی‌توان یک مسأله قطعی دانست، و بر مبنای آن، بر فرضیه عدم نص در امامت استدلال کرد.

۳. گفتار و رفتار حضرت علی علیه السلام بیانگر آن است که برای وحدت مسلمانان در

۱. همان، ص ۲۰۱: «انا والله ما وجدنا امرا هو اقوی من مبایعة ابی بکر، خشینا ان فارقتنا القوم و لم تکن بیعة ان یحدثوا بعدنا فاما ان نتابعهم علی ما لا نرضی، او نخالفهم فیکون فساد».

۲. شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۸.

آن شرایط اهمیت بسیار زیادی قابل بود و از هر عملی که آن را خدشه دار می‌ساخت، پرهیز می‌کرد. گذشته از این که وحدت کلمه امت اسلامی، به خودی خود، حرمت و اهمیت والایی دارد، موقعیت اسلام و مسلمانان در آن زمان که از درون و بیرون تهدید می‌شد، اهمیت آن را دو چندان می‌ساخت. حکومت نوپای اسلامی از بیرون، از جانب دو امپراتوری آن زمان؛ یعنی ایران و روم و از درون، از جانب منافقان که تعدادشان کم نبود، تهدید می‌شد. بدیهی است در چنان شرایطی هر کسی کوچکترین تعلق خاطری به سرنوشت اسلام و مسلمانان می‌داشت، از دامن زدن به مسایل اختلاف افکن پرهیز می‌کرد، چه رسد به امیر المؤمنین علیه السلام که برای پیروزی و استقرار آیین اسلام از هیچ فداکاری‌ای دریغ نکرده بود.

این احساس خطر را در سخنان عمر بن خطاب نیز مشاهده می‌کنیم؛ آن جا که گفته است: ما نگران بودیم اگر قبل از آن که کار بیعت به سامان برسد سقیفه را ترک گوئیم، انصار، فردی از خود را به امامت برگزینند و ما ناگزیر از یکی از دو تصمیم شویم: پیروی از کسی که امامت او را نمی‌پسندیم یا مخالفت کردن که مفسده در پی داشت.

بنابراین در چنان شرایطی، قیام امیر المؤمنین علیه السلام برای تصدی مقام خلافت که بدون شک به جنگ و درگیری میان مسلمانان می‌انجامید، به هیچ وجه معقول و مشروع نبود. این جا سخن از شجاعت و ترس مطرح نیست، تا گفته شود امیر المؤمنین علیه السلام فردی شجاع بود و در گرفتن حق خویش از فرد یا گروهی نمی‌هراسید؛ بنابر این، اگر امامت را حق خود می‌دانست، قیام می‌کرد. آری، امیر المؤمنین علیه السلام در راه حق، از کسی و چیزی جز خداوند بیم نداشت و تا پای جان پیش می‌رفت؛ ولی، در آن شرایط، حق این بود که وحدت امت اسلامی حفظ شود و اختلاف در مسأله امامت، به جنگ داخلی میان مسلمانان تبدیل نشود که در آن صورت، بنیاد اسلام با خطری جدی مواجه می‌شد.

۴. این فرضیه که در آن شرایط، افراد بسیاری بودند که آمادگی شنیدن سخن

امیرالمؤمنین علیه السلام و حمایت از او را داشتند، نیز با قراین و شواهد تاریخی سازگاری ندارد؛ یعنی شرایط به گونه‌ای نبود که اگر امام علیه السلام قیام می‌کرد، اکثریت قاطع مسلمانان با او همراه می‌شدند و او می‌توانست بدون آسیب دیدن وحدت و یکپارچگی امت اسلامی، به حق مشروع خود در امامت دست یازد؛ چنان که خود در این باره فرموده است:

درباره مردم مطالعه کردم پس یآوری جز خاندانم نیافتم؛ مرگ آنان را نپسندیدم؛ دیدگانم را که خار در آن بود بر هم نهادم، و جرعه حوادث را با این که استخوان در گلویم بود، نوشیدم، و بر این همه ناملاپمات راه شکیبایی پیش گرفتم.^۱

در جای دیگر، از بی‌وفایی قریش و یاران آن‌ها در پیشگاه خداوند؛ زبان به شکوه گشوده و گفته است:

خدایا از قریش و یاران آنان به تو شکایت می‌کنم. آنان پیوند خویشاوندیم را پاره کردند و پیمان‌ه حقم را واژگون ساختند و در مخالفت با من در حقی (امامت) که من به آن از آنان سزاوارتر بودم، هم‌داستان شدند.^۲

ابن ابی الحدید گفته است: حضرت علی علیه السلام این سخن که جز خاندانم یاور نداشتم را با تکرار گفته است. هم چنین پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «ای کاش چهل نفر با اراده استوار می‌یافتیم!». نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از سیره نویسان آن را نقل کرده‌اند.^۳

ابن قتیبه می‌نویسد: حضرت علی علیه السلام پس از جریان سقیفه با فاطمه زهرا علیها السلام به مجالس انصار می‌رفت و از آنان طلب یاری می‌کرد؛ ولی آنان، بیعت خود با ابوبکر

۱. فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی، فنظنت بهم عن الموت، و اغضبت علی القذی، و شربت علی الشجا، و صبرت علی أخذ الکظم و علی أمر من طعم العلقم **(نهج البلاغه، خطبه ۲۶)**.
 ۲. اللهم انی استعذیک علی قریش و من اعانهم، فإنهم قد قطعوا رحمی و اکفؤوا إنائی و أجمعوا علی منازعتی حقا کنت اولی به من غیری **(همان، خطبه ۲۱۷)**.
 ۳. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸.

را عذر می آوردند و از پذیرش درخواست او سرباز می زدند.^۱ پاسخ این پرسش که چرا بیشتر مهاجران و انصار از یاری حضرت علی علیه السلام که امام منصوب و منصوب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله بود سرباز زدند، در ادامه بحث بیان خواهد شد. حاصل آن که:

۱. برخی از مهاجران و انصار، به نصوص امامت، با ابوبکر احتجاج کرده اند.
 ۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در سقیفه حضور نداشت تا نصوص امامت را به حاضران گوشزد کند و با مدعیان خلافت احتجاج نماید. عدم حضور او در سقیفه نیز بدان سبب بود که او به انجام مراسم غسل و کفن و تجهیز بدن پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول بود.
 ۳. حضرت علی علیه السلام امامت را حق مشروع خود می دانست؛ ولی از این که برای گرفتن حق خود دست به مبارزه مسلحانه بزند سخت بر حذر بود؛ چرا که نتیجه آن را به ضرر اسلام و مسلمانان و به سود دشمنان درونی و بیرونی اسلام می دانست؛ بنابراین، تقیه امام علیه السلام تقیه از روی ترس نبود؛ بلکه تقیه بر اساس مصلحت اسلام و مسلمانان بود.

۴. نتیجه آن که؛ عدم حضور امام علیه السلام در سقیفه و احتجاج نکردن به نصوص امامت، و عدم قیام او برای گرفتن حق خویش، دلیل بر وجود نداشتن نص در باره جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

۳. تعارض نصوص امامت

نصوص مربوط به جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله با یکدیگر ناسازگارند؛ زیرا یک دسته؛ نصوصی اند که شیعه بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، و دسته دوم، نصوصی است که برخی از اهل حدیث و بکریه بر خلافت ابوبکر نقل کرده اند. هرگاه نصوص مربوط به یک مسأله با یکدیگر ناسازگار باشند و برای رفع ناسازگاری راه حل منطقی و عقلایی وجود نداشته باشد، آن نصوص، حجیت

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹.

نخواهند داشت؛ بنا براین، برای تعیین امام، راهی جز بیعت و انتخاب وجود ندارد.^۱
 عضد الدین ایچی پس از نقل نصوص شیعه بر امامت حضرت علی علیه السلام گفته است:
 این نصوص، با نصوصی که بر امامت ابو بکر دلالت می‌کنند، تعارض دارند.^۲

تفتازانی نیز آن جا که دلایل امامت ابوبکر را از دیدگاه اهل سنت ذکر کرده، این نصوص را نقل کرده است.^۳

عبدالجبار معتزلی نیز در مواردی از کتاب *المغنی* از تعارض نصوصی که بکریه بر خلافت ابوبکر نقل کرده‌اند با نصوص شیعه بر امامت حضرت علی علیه السلام سخن گفته است.^۴ و سید مرتضی سخنان وی را نقد کرده است.^۵
 نقد

۱. در میان نصوصی که بر خلافت ابوبکر ادعا شده است، هیچ نصی که از نظر سند متواتر و از نظر دلالت، صریح و آشکار باشد، یافت نمی‌شود؛^۶ در حالی که نصوص امامت حضرت علی علیه السلام از نظر سند متواترند؛ حال یا متواتر نزد شیعه و اهل سنت، یا متواتر نزد شیعه؛ چنان که برخی از آنها از نظر دلالت، صریح است؛ یعنی واژگان خلافت، امارت و وصایت در آنها به کار رفته است.
 نصوصی که این گونه نیستند نیز با قرینه‌های مقامی و مقالی بسیاری همراهند که دلالت آنها بر امامت را آشکار می‌سازد؛ مانند حدیث غدیر؛ زیرا در این حدیث

۱. ابوحامد غزالی، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، ص ۲۶۰-۲۶۱.

۲. هذه النصوص معارضة بالنصوص الدالة على امامة أبي بكر (شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۶۳).

۳. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۴. ر. ك: المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۱، ص ۱۱۸ و ص ۱۵۲.

۵. الشافی فی الامامة، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۵ و ص ۳۰۶-۳۱۱.

۶. تفتازانی پس از نقل این نصوص گفته است: «و هذه الوجوه و ان كانت ظنية فنصب الامام من العمليات فيكفي فيه الظن؛ این وجوه ظنی هستند؛ ولی چون نصب امام از مسایل مربوط به عمل است، ظن در آن کفایت می‌کند.» (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۷). روشن است که بر مبنای شیعه، امامت، از مسایل اعتقادی است و ظن در آن کافی نیست.

کلمه مولی به کار رفته است که علاوه بر معنای امامت و رهبری، در معنای محبت و نصرت نیز به کار رفته است؛ ولی قراین و شواهد بسیاری وجود دارد که با توجه به آن‌ها معنایی جز امامت و رهبری فهمیده نمی‌شود.

۲. نصوصی که بکریره و برخی اهل حدیث بر امامت ابوبکر، نقل کرده‌اند، فقط از طریق اهل سنت نقل شده است؛ در حالی که نصوص امامت حضرت علی علیه السلام را علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز نقل کرده‌اند.

۳. نصوص مورد ادعای بکریره و برخی اهل حدیث بر امامت ابوبکر با احادیث معتبر نزد آنان ناسازگاری دارند و همین امر سبب شده است که بیشتر عالمان اهل سنت، از این نصوص اعراض کرده، به عدم نص بر خلافت ابوبکر معتقد شوند. از آن جمله است حدیث عبدالله بن عمر که در صحاح اهل سنت نقل شده است. مطابق این حدیث، به عمر پیشنهاد شد کسی را به جانشینی خود برگزیند. وی در پاسخ گفت:

اگر جانشین تعیین کنم، کسی که از من بهتر بود؛ یعنی ابوبکر جانشین تعیین کرد، و اگر جانشین تعیین نکنم کسی که از من بهتر بود؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جانشین تعیین نکرد.^۱

در حدیث دیگری آمده است که از عایشه پرسیدند:

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جانشین تعیین می‌کرد، چه کسی را بر می‌گزید.^۲

۴. شواهد و قراین تاریخی بسیاری بر منصوص نبودن خلافت ابوبکر دلالت دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. اگر خلافت او منصوص بود، در سقیفه آن گاه که در مقام احتجاج با انصار

۱. ان استخلف فقد استخلف من هو خیر منی ابوبکر، و ان لا استخلف فلم يستخلف من هو خیر منی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (صحیح بخاری (بحاشیة السندی)، ج ۴، ص ۲۴۸، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۴؛ کتاب الامارة، باب الاستخلاف، حدیث ۱۸۲۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳ ص ۲۴۱، حدیث ۲۲۲۵).
 ۲. من كان رسول الله مستخلفا لو استخلف؟ (صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۳۸۵).

بر آمد به آن استناد می کرد؛ زیرا بدون شک احتجاج به نص خاص بر خلافت وی بسیار گویاتر از احتجاج به این مطلب بود که امامت در قریش است.

۲. اگر خلافت وی منصوص بود، در سقیفه خطاب به انصار نمی گفت: با هر یک از این دو نفر، یعنی عمر و ابو عبیده جراح که می خواهید بیعت کنید؛ زیرا این پیشنهاد، با تصمیم پیامبر ﷺ درباره جانشینی وی ناسازگار است.

۳. اگر خلافت وی منصوص بود، نمی گفت: ای کاش از پیامبر پرسیده بودم امر امامت پس از وی از آن چه کسی است، تا در این باره نزاعی رخ ندهد.^۱

۴. شواهد فقدان نص

منکران وجود نص بر امامت، برای اثبات دیدگاه خود به مجموعه ای از شواهد تاریخی استناد کرده اند. این شواهد که در آثار متکلمان معتزلی و اشعری مطرح شده است و سعدالدین تفتازانی آن ها را در شرح المقاصد بازگو کرده است، عبارت اند از:

۱. عباس، به حضرت علی علیه السلام گفت: دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردم بگویند: عموی پیامبر ﷺ با پسر عموی خود بیعت کرد، در نتیجه حتی دو نفر، درباره امامت تو اختلاف نخواهند کرد.

۲. عمر، از ابو عبیده خواست دستش را جلو آورد تا با او بیعت کند.

۳. ابوبکر، از حاضران در سقیفه خواست با عمر یا ابو عبیده بیعت کنند.

۴. ابوبکر گفته است: کاش از پیامبر پرسیده بودم منصب امامت پس از او از آن چه کسی است، تا درباره آن نزاع نمی کردیم.

۵. حضرت علی علیه السلام عضویت در شورای شش نفره برای تعیین امامت را پذیرفت.

لازمه این عمل آن است که وی به امامت هر یک از آنان رضایت داده است.

۶. حضرت علی علیه السلام در احتجاج با معاویه، به بیعت مردم با او استناد کرده است، نه نص پیامبر بر امامت او.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۰.

۷. هنگامی که مردم، پس از عثمان می‌خواستند با حضرت علی علیه السلام بیعت کنند، به آنان گفت: از من بگذرید و فرد دیگری را جستجو کنید.

۸. حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت ابوبکر و عمر، با آنان همکاری می‌کرد و آن‌ها را یاری می‌داد. هر گاه در مسایل مهمی مانند جنگ، با او مشورت می‌کردند، آنچه برای آنان اصلح بود، پیشنهاد می‌داد.

۹. حضرت علی علیه السلام در هیچ یک از خطبه‌ها و نامه‌ها و مواردی که مفاخر خود را بر شمرده و با مخالفان به اختصاص و احتجاج پرداخته از نصوص امامت خود سخن نگفته است.

۱۰. زیدبن علی، با مقام بلندی که داشت و بسیاری از بزرگان اهل بیت نص بر امامت حضرت علی علیه السلام را انکار کرده‌اند.^۱

سیف الدین آمدی نیز بر نفی نص بر امامت شواهدی را یاد آور شده که سه نمونه ذیل از آن جمله است.^۲

۱۱. هنگامی که از عمر درباره تعیین جانشین برای خود پرسیدند، پاسخ داد: اگر کسی را به جانشینی خود برگزینم، ابوبکر که بهتر از من بود، چنین کرد، و اگر کسی را به جانشینی خود برنگزینم، پیامبر که بهتر از من بود، این گونه عمل کرد.

۱۲. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود، عباس به حضرت علی علیه السلام گفت: بیا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برویم و در باره امامت پس از وی از او سؤال کنیم. اگر امامت از آن ماست، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بیان خواهد کرد و اگر از ما نیست مردم را به رعایت ما سفارش کند.^۳

۱۳. هنگامی که حضرت علی علیه السلام در بستر شهادت بود، به وی گفتند: آیا کسی را به

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۶۲.

۲. از آن جا که موارد دیگر در کلام تفتازانی آمده است، در این جا به اختصار نقل نکردیم.

۳. صحیح بخاری، حدیث شماره ۵۹۱۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۳.

جانشینی خود بر نمی‌گزینی؟ حضرت علی (ع) پاسخ داد: «من برای خود جانشین تعیین نمی‌کنم و شما را به حال خود وا می‌گذارم. اگر خداوند شما را به خیر ببیند، شما را بر بهترینتان هماهنگ می‌سازد؛ همان گونه که در باره ما چنین کرد.»^۱

سیف الدین آمدی گفته است: «این شواهد بیانگر آن است که پیامبر (ص) فرد یا افرادی را به عنوان جانشین خود تعیین نکرده است.»^۲

یاد آور می‌شویم، استناد به این گونه مطالب، به صورت شواهد تاریخی بر نفی نص بر جانشین پیامبر (ص) و امام امت اسلامی، پیش از متکلمان اشعری، توسط متکلمان معتزلی صورت گرفته است، چنان که قاضی عبدالجبار آن‌ها را از ابوعلی و ابوهاشم جایی نقل کرده است.^۳

ارزیابی و نقد

شواهد یاد شده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی از شواهد مربوط به حضرت علی (ع) و دیگری شواهد مربوط به صحابه دیگر (ابوبکر، عمر، ابو عبیده، عباس و ابوسفیان).

الف: شواهد مربوط به حضرت علی (ع)

این شواهد عبارتند از:

۱. حضرت علی (ع) به نصوص امامت احتجاج نکرده، و آن‌ها را با عنوان مفاخر و مناقب خود بیان نکرده است.
۲. حضرت علی (ع) برای خود جانشینی تعیین نکرده؛ و آن را به تصمیم‌گیری و انتخاب مردم واگذار کرده است.
۳. هنگامی که مردم می‌خواستند با حضرت علی (ع) بیعت کنند، فرمود: «از من

۱. الریاض النضرة، ج ۱-۲، ص ۱۱۹.

۲. أبکار الافکار، ج ۳، ص ۴۲۹.

۳. ر. ک: المعنی فی ابواب التوحید والعدل، الامامة، ج ۱، ص ۱۲۱، ص ۱۸۸.

بگذرید و فرد دیگری را برای این مقام جست‌وجو کنید».

۴. حضرت علی علیه السلام با ابوبکر و عمر همکاری می‌کرد و در مشورت، آن چه برای آن‌ها صلاح بود اظهار می‌نمود.

۵. حضرت علی علیه السلام عضویت در شورای شش نفره تعیین امام را که خلیفه دوم تعیین کرده بود، پذیرفت.

۶. حضرت علی علیه السلام با معاویه، به بیعت مردم با او احتجاج کرد، نه به نصوص امامت. در نقد شواهد یاد شده، نکات ذیل در خور توجه و تفکر است:

۱. در بحث‌های گذشته، با استناد به منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت، یادآور شدیم که حضرت علی علیه السلام در جمع شورای شش نفره، بخشی از فضایل و مناقب خود را بر شمرده و با آنان احتجاج کرد. حدیث غدیر و حدیث منزلت از آن جمله است. روشن است که چون شورای مزبور، برای تعیین خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل شده بود، موارد یاد شده توسط امام علیه السلام به عنوان دلایل امامت بیان شده است، نه یادآوری فضایی بی‌ارتباط با مسأله امامت. در بحث‌های پیشین احتجاج حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به حدیث غدیر نیز نقل کردیم. احتجاج به نصوص امامت، توسط حضرت علی علیه السلام و یاران او با خلیفه اول و دیگران، در منابع شیعی گسترده‌تر و نمایان‌تر است. عدم احتجاج امام علیه السلام و یاران او در اجتماع سقیفه، بدان سبب بود که اصولاً آنان، در اجتماع حضور نداشتند.

۲. این سخن، که امیر المؤمنین علیه السلام برای خود جانشین تعیین نکرد و آن را به تصمیم و انتخاب مردم وا گذاشت، از چند جهت قابل نقد است؛ نخست، این که چنین مطلبی در منابع شیعی نقل نشده و اعتبار سندی آن نیز ثابت نیست. دوم، این که در منابع شیعی، خلاف آن نقل شده و آمده است که حضرت علی علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام را پیشوای مسلمانان پس از خود تعیین کرد.^۱ سوم، این که مفاد این نقل،

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۸

این است که حضرت علی (ع) خلفای قبل از خود را برتر از خود می دانسته است؛ در حالی که روایات متواتر، بر خلاف آن دلالت دارد، مانند:

۱. خدایا محبوب ترین خلق نزد خود را بیاور تا بامن این مرغ را بخورد.^۱
۲. پیامبر (ص) خطاب به حضرت زهرا (س) فرمود:
 خداوند، از میان ساکنان زمین دو مرد را برگزید، یکی پدر، و دیگری را همسر تو قرار داد.^۲
۳. علی بزرگ عرب است.^۳
۴. علی، بهترین امت من است.^۴
۵. علی، بهترین کسی است که جانشین من می شود.^۵
۶. علی بهترین انسان است.^۶
۷. در گفت گویی که میان حضرت علی (ع) و عثمان واقع شد، عثمان به آن حضرت، عرض کرد: «ابوبکر و عمر از تو برترند». امام (ع) پاسخ داد: «من از تو و آن دو بهترم؛ زیرا من قبل از آن دو خدا را عبادت کردم و تو پس از آن دو خدا را عبادت کردی».^۷
۸. امام (ع) فرموده است: هیچ کس با ما اهل بیت پیامبر مقایسه نمی شود.^۸
۹. در جریان وقایعی که میان حضرت علی (ع) و خوارج رخ داد، مسروق به عایشه گفت: «از تو می خواهم بدون در نظر گرفتن وقایع ناگواری که میان تو و علی (ع) رخ

۱. اللهم انتنی بأحب خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطائر (مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۴۲، حدیث ۴۶۵۱).
 ۲. ان الله عزوجل اطلع علی اهل الأرض اطلاعاً فاختر منها رجلین جعل أحدهما أباک و الآخر بعلک (همان، ص ۱۴۰، حدیث ۴۶۴۵).
 ۳. علی سید العرب (همان، ص ۱۳۳، حدیث ۴۶۲۵ و ۴۶۲۶ و ۴۶۲۷).
 ۴. علی خیر امتی (کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴).
 ۵. علی خیر من اخلف بعدی (همان، ج ۶، ص ۱۵۴).
 ۶. علی خیر البشر (الریاض النضره، ج ۳۴، ص ۱۷۰).
 ۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۶، ص ۲۶۲.
 ۸. نحن اهل بیت لایقاس بنا أحد (کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸).

داده است، درباره حضرت علی علیه السلام و خوارج داوری کنی. عایشه گفت: «از پیامبر شنیدم که می فرمود: «آنان، بدترین خلائقند که برترین خلائق با آنان جنگ خواهند کرد»^۱.

این ها و نمونه های بسیار دیگری که بر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلفا و دیگر صحابه دلالت می کند و در کتاب های حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است، نادرستی نقل یاد شده را آشکار می سازد.

۳. خودداری حضرت علی علیه السلام از پذیرش بیعت مردم پس از مرگ عثمان، بر منصوص نبودن امامت وی دلالت ندارد. این عمل حضرت علی علیه السلام از یک سو اعتراض به رفتار گذشته مردم بود که به جای بیعت با وی که امام منصوب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله بود با دیگران بیعت کردند؛ از سوی دیگر، راه هر گونه عذر و بهانه را بر مردم و بیعت شکنی آنان می بست؛ زیرا آنان با اصرار فراوان با وی بیعت کرده اند. این، شیوه ای کاملاً عقلانی و منطقی است.

۴. همکاری حضرت علی علیه السلام با خلفا - چنان که خود او بارها یاد آور شده است، و در بحث های قبل نمونه هایی از سخنان حضرت علی علیه السلام در این باره را نقل کردیم - برای رعایت مصالح اسلام و مسلمانان بود و به هیچ وجه، بر حقانیت خلافت آنان از نظر حضرت علی علیه السلام دلالت ندارد.

۵. امامت؛ حق معقول و مشروع امیرالمؤمنین علیه السلام بود، و هر گونه اقدام منطقی و مشروع برای گرفتن حق خویش؛ عاقلانه و مقبول است. پذیرش عضویت در شورای شش نفره از سوی حضرت علی علیه السلام بر همین قاعده استوار بوده است؛ به ویژه آن که حضرت علی علیه السلام از این فرصت به بهترین صورت استفاده نمود. و با استناد به نصوص امامت خود، با اعضای شورا احتجاج کرد.

۶. احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه به بیعت مسلمانان با او، به جای احتجاج به

۱. البدایة والنهائة، ج ۷، ص ۲۹۷ و ۳۰۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۷.

نصوص امامت، بر پایه جدال احسن استوار بوده است. امام علیه السلام با این روش، راه هر گونه بهانه جویی را بر معاویه بست؛ زیرا او، بیعت را به عنوان راه تعیین امام در باره خلفای پیشین پذیرفته بود؛ و اکنون می‌بایست به حکم همان منطق، امامت حضرت علی علیه السلام را پذیرا شود و تسلیم او گردد. حضرت علی علیه السلام اگر با نصوص امامت با وی احتجاج می‌کرد، معاویه می‌توانست به رفتار خلفای گذشته در تأویل نصوص خلافت و اعراض از آن‌ها استناد نماید، در آن صورت، احتجاج امام علیه السلام با او، وی را مغلوب و ملزم نمی‌ساخت.

ب: شواهد مربوط به خلفا و دیگران

این شواهد عبارتند از:

۱. عباس، به علی علیه السلام گفت: «بیا تا از پیامبر درباره خلیفه او پرسیم تا روشن شود آیا مقام خلافت و امامت به ما می‌رسد یا نه؟»
۲. عباس، به علی علیه السلام گفت: «دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم، تا امامت تو اثبات شود و کسی با تو مخالفت نکند.»
۳. ابوبکر گفته است: «کاش از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جانشین او سؤال کرده بودیم، تا در این باره نزاعی رخ نمی‌داد.»
۴. ابوبکر، از حاضران در سقیفه خواست با عمر یا ابو عبیده بیعت کنند.
۵. عمر، در سقیفه به ابو عبیده گفت: «دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم.»
۶. عمر، درباره تعیین کردن یا نکردن جانشین برای خود گفته است: «اگر تعیین نکنم، به سیره پیامبر عمل کرده‌ام.»
۷. زید شهید و بسیاری از بزرگان اهل بیت، نص بر امامت حضرت علی علیه السلام را انکار کرده‌اند.

ارزیابی و نقد

۱. درباره موضع خلفا (ابوبکر و عمر) درباره نصوص امامت حضرت علی علیه السلام یاد آور می شویم که شواهد تاریخی بسیار، بیانگر این واقعیت است که آنان، برابر گفتار یا رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله - به ویژه در مسایل مربوط به تدبیر امور جامعه اسلامی - برای خود حق اجتهاد و اظهار نظر قایل بودند. به همین علت بود که در اجرای دستور پیامبر صلی الله علیه و آله درباره سپاه اسامه ابن زید تعلق ورزیدند. عمر دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به آوردن قلم و کاغذ برای نوشتن نامه ای سرنوشت ساز را هذیان گویی دانست. در جریان صلح حدیبیه، با درشتی به تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کرد و نمونه های بسیار دیگر؛ بنابر این، بی توجهی آنان به نصوص، و طرح بیعت و انتخاب برای تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ وجه، دلیل انکار نصوص امامت توسط آنان نمی باشد.

۲. نخستین سخنی که از عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، به هیچ وجه، با منصوص بودن امامت حضرت علی علیه السلام منافات ندارد؛ زیرا مقصود وی از پرسش از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این که آیا بنی هاشم به خلافت خواهند رسید یا دیگران، می تواند این باشد که آیا بنی هاشم که امامت، حق شرعی آنان است، به حق خود خواهند رسید یا نه؟

به عبارت دیگر، پرسش از پیامبر صلی الله علیه و آله به استحقاق امامت ربطی نداشته، بلکه مربوط به این بوده است که آیا امامت به کسی که مستحق آن است خواهد رسید یا نه؟ چنین پرسشی هایی عقلایی و متعارف است، مانند این که فردی وصیت کند پس از مرگ او مقداری از اموالش به یکی از خویشاوندان او اعطا شود. هنگام مرگ آن فرد، کسی که در حق او وصیت شده است از او بپرسد اموال مزبور، از آن چه کسی خواهد بود؟ بدون شک، مقصود از پرسش مزبور، این نیست که آن مال، حق چه

کسی است؛ بلکه مقصود این است که آیا حق وی به او داده خواهد شد یا نه؟ گواهی احتمال یاد شده این است که پیامبر ص در پاسخ آنان فرموده است: «إنکم المقهورون» یا «إنکم المظلومون»، مفاد این پاسخ این است که حق شما پایمال خواهد شد.

۳. دومین سخن عباس ابن عبدالمطلب نیز با منصوص بودن امامت حضرت علی ع منافات ندارد؛ زیرا بیعت کردن با کسی، به لحاظ عقلی و شرعی، مستلزم این نیست که مشروعیت رهبری او ناشی از بیعت باشد؛ بلکه بیعت می تواند به معنای اعلان حمایت و نصرت از کسی که از جانب خداوند به رهبری مردم برگزیده شده است باشد؛ چنان که بیعت مسلمانان با پیامبر گرامی به همین معنا بوده است. می توان گفت عباس می خواسته با بیعت خود، بیعت در سقیفه را خنثی سازد، ولی حضرت علی ع که از ناکار آمدی آن آگاه بود، یا به دلیلی، آن را مصلحت نمی دانست، پیشنهاد او را نپذیرفت.^۱

۴. هیچ دلیلی بر این که زید شهید، نص بر امامت حضرت علی ع را انکار کرده است ارائه نشده، و این سخن ادعایی بیش نیست. آری برخی از فرقه های^۲ زیدیه منکر نص بر امامت علی ع بوده و در این باره، با معتزله بغداد هم عقیده اند. به نظر آنان، امامت حضرت علی ع منصوص نبوده است؛ ولی از نظر صفات و شایستگی های مربوط به امامت، او افضل و احق به امامت بود؛ ولی امامت افضل در هر شرایطی لازم نیست و عمل صحابه در عدول از امامت افضل، بنابر مصالحی بوده که آنان تشخیص داده اند. لیکن رأی رایج میان زیدیه که در طول تاریخ این مذهب، به رسمیت شناخته شده و تداوم یافته، این است که امامت امیرالمؤمنین، و امام حسن

۱. الشافعی، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۲. سلیمانیه و صالحیه چنین عقیده ای داشتند. به نقل شهرستانی معتزله، نظریه امامت مفضول را از سلیمان بن جریر، پیشوای فرقه سلیمانیه گرفته اند و پس از آنان، برخی اهل تسنن آن را پذیرفتند و تا آنجا پیش رفتند که گفتند: مجتهد بودن امام لازم نیست؛ ولی باید پیوسته مجتهدان با او باشند تا در احکام دینی به آنان رجوع کنند (الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۶۰).

و امام حسین علیه السلام منصوب به نص خاص بوده است.^۱

گذشته از این، شهرستانی، آن جا که دیدگاه زید درباره امامت را نقل کرده، گفته است: به اعتقاد زید، علی علیه السلام افضل صحابه بود و بدین سبب، امامت، حق او بود، لکن صحابه بر اساس مصالحی که در نظر داشتند، امامت را به ابوبکر سپردند؛ زیرا می خواستند با این کار از بروز فتنه ها جلوگیری کنند؛ چون زمان چندانی از جنگ های صدر اسلام نگذشته بود و هنوز شمشیر علی علیه السلام از خون مشرکان قریش و دیگران خشک نشده بود و کینه های جاهلی هم چنان در دل های آنها بود؛ بدین جهت، قلب ها به امامت حضرت علی علیه السلام تمایل نداشت، و مردم فرمانبردار او نمی شدند. بر این اساس، مصلحت اقتضا می کرد کسی زمام امامت را در دست گیرد که مردم او را به نرم خوئی بشناسند و از نظر سن و پیشینه اسلامی نیز بر دیگران مقدم باشد، و در عین حال، با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نسبت نزدیکی داشته باشد. گواه بر این مطلب، این است که وقتی ابوبکر، عمر را به جانشینی خود برگزید، برخی به سبب درشتخویی عمر، این اقدام را مورد انتقاد قرار دادند.

توجیه و تأویل مزبور، درباره نصوص امامت حضرت علی علیه السلام نیز قابل طرح است. قائلان به منصوب بودن امامت حضرت علی علیه السلام، به افضلیت او نیز اعتقاد

۱. یحیی بن الحسین ملقب به الهادی الی الحق (۲۹۸-۲۴۵ ق) که از امامان زیدیه و مؤسس و مروج مذهب زیدیه در یمن است، درباره امامت گفته است: «علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین و سید المسلمین و وصی رسول رب العالمین و سزاوارترین افراد نزد رسول خدا، افضل خلق پس از او و اعلم آنان به احکام الهی بوده است». وی سپس به آیات ولایت (مانده: ۵۱)، تبلیغ (مانده: ۶۷)، حدیث غدیر؛ احادیث منزلت و حدیث دیگر بر امامت آن حضرت استدلال کرده است. سپس از امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام یاد کرده است. ر.ک: دکتر احمد صبحی، *الزیدیه*، ص ۱۹۹-۱۲۰.

نوبختی نوشته است: «شیعه علوی که امامت را برای علی بن ابی طالب از جانب خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله واجب و ثابت می داند پس از او به امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام معتقد شدند و پس از شهادت امام حسین عده ای امامت علی بن الحسین علیهما السلام را برگزیدند و عده ای بر آن شدند که پس از امام حسین علیه السلام امامت در فرزندان امام حسن و حسین خواهد بود؛ هر یک از فرزندان آن دو که قیام کند و مردم را به امامت خود دعوت کند؛ امام خواهد بود. (فرق الشیعه، ص ۶۷).

داشتند، بدین سبب، از تفسیر و تأویل یاد شده نمی‌توان به دست آورد که زید بن علی منکر منصوص بودن امامت حضرت علی علیه السلام بوده است. افزون بر این دلیل معتبری نیز بر اینکه زید، منکر نص بر امامت حضرت علی علیه السلام بوده، ارائه نشده است.